

## تعریف کار در سوسیالیسم

کار مستقل از شکل خاص اجتماعی خود در دوره های مختلف تاریخی یک رابطه ساده حیاتی میان انسان و طبیعت است. کار به این اعتبار، به صورت « فی نفسه» بازگویی هیچ چیزی در مورد شرائط یا صورت بندی اقتصادی و اجتماعی حاکم بر پروسه انجامش نیست. بالعکس بیش از هر چیز فصل ممیز انسان از حیوان را تصویر می کند. بشر با کار است که خود را از سایر حیوانات متمایز می سازد. مارکس در این رابطه می گوید: « پروسه کار آنچنانکه در حالت ساده و مجردش تحلیل شد عبارت از فعالیت با هدف انسان به منظور تولید ارزش های مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است. شرط عمومی مبادله مواد بین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است و به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه اشکال اجتماعی آن است. به عبارت بهتر بین کلیه اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است. پس ضرورتی نبود که ما در این بحث مناسبات کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. انسان و کارش از یک سو و موادش از سوی دیگر ما را کفایت می کرد. همچنانکه از مزه گندم نمی توان حدس زد که چه کسی آن را کاشته است، از چنین پروسه کاری نیز نمی توان دریافت که در چه شرائطی انجام شده است. آیا زیر تازیانه بیرحم نگهبان بردگان جریان یافته است، یا زیر چشم نگران سرمایه دار؟ آیا "سین سینیاتوس" آن را در گاوبندی خود به وجود آورده است یا خود کار آن وحشیی است که به ضرب سنگ، شکاری را از پای در می آورد؟» ( کاپیتال، جلد اول)

کار تا اینجا و در این سطح، فعالیتی برای تولید فرآورده های مورد نیاز بشر است. خصلتی که با ظهور کالا و تولید کالائی دچار تحول ماهوی می گردد. کالا همراه با زادش پروسه کار را میثاق وحدت روند کار و روند تولید ارزش می کند زیرا خود تجسم وحدت ارزش مصرف با ارزش یا همان ارزش مبادله است. تا پیش از تولید کالائی، انسان ها کار می کنند به این خاطر که احتیاجات زیستی و رفاهی خود را تأمین نمایند، به بیان دیگر کار فقط مولد ارزش های مصرفی است اما با کالا شدن محصول کار آنچه به طور واقعی از دایره محاسبات محو می شود همین ارزش مصرف تولیدات و حاصل کار است. این کاملاً درست است که فرآورده کار برای کسب ارزش یا ارزش مبادله ای باید به هر حال واجد ارزش مصرف باشد اما در فرایند داد و ستد کالاها، کار اجتماعاً لازم نهفته در آنها یا زمان کار متبلور در کالا، تنها ملاک انجام هر مبادله است.

فاز بعدی تکامل روند کار در پویه تحول تولید کالائی به شیوه تولید سرمایه داری ظاهر می گردد. در این جا روند ارزش آفرینی کار جای خود را به روند ارزش افزائی منتقل می کند. چرخه تولید شکل وحدت پویه کار و پروسه ارزش آفرینی را اتخاذ می نماید. چیزی که خصلت نمای تولید سرمایه داری یا رابطه تولید اضافه ارزش است. به این ترتیب نخستین شکل کار در زندگانی انسان ها هدفی سوای ایجاد ارزش های مصرفی دنبال نمی کرد. مشخصه ای که گویای تعریف نامکتوب جماعات انسانی آن دوره از مفهوم کار بود. این تعریف که کار باید پاسخگوی احتیاجات معیشتی افراد باشد. انسان ها سالیان متمادی با ابزار کاری ساده و ابتدایی به این شکل تولید و با این برداشت طبیعی از مکان و مفهوم کار به زندگی خود ادامه دادند. جماعت های کمونی نخستین ساختار زیست مناسب و روبنای ارگانیک این شیوه تولید بودند. در این دوران اصل نیاز آدم ها به خورد و خوراک، پوشاک، مسکن و آلات دفاعی لازمه دفع حملات حیوانات درنده و نظایر این ها، کل هدف تولید و کار بشر را تعیین می کرد. ابزار کار ابتدایی این زمان، نازل ترین درجه بارآوری کار و سطح بسیار پائین قدرت دخالت بشر در طبیعت یا توان بهره گیری او از امکانات طبیعی همه و همه نوعی معیشت محقر را بر وی تحمیل می نمود. این وضع دوام نیاورد. انسان ها در پروسه کار، انتظارات، احتیاجات، دانش،

وسایل کار، قدرت اثرگذاری و بالاخره شیوه تولید و کل زندگانی خود را تغییر دادند. بازدهی کار در پرتو رشد ابزار تولید و افزایش قدرت دخالت بشر در طبیعت، بالا رفت. شیوه تولید اشتراکی و خود مصرفی نخستین، در مقابل نیاز بالنده انسان به تکامل وسایل کار و تولید اندک اندک عقب نشست. دیالکتیک مادی تاریخ، اقتصاد کالایی و مبادله محصول کار بر پایه کار اجتماعاً لازم متراکم در کالاها را بر جای شکل اولیه تولید نشانده. شیوه تولید مادی متناقضی که از یک سو با فرآیند توسعه تاریخی جوامع همسازی داشت و از سوی دیگر سرآغاز تاریخ بردگی انسان و تعمیق روزافزون این بردگی در تاریخ بود.

از این زمان به میزانی که شیوه تولید تازه توسعه می‌یافت، اقتصاد خودمصرفی اشتراکی و تولید بر محور رفع نیازهای انسانی نیز از تاریخ زندگانی بشر خط می‌خورد. دیگر ارزش مصرف محصولات و نقش حاصل کار آدم‌ها در بهبود زندگی آنان اصلاً مورد توجه نبود، بالعکس ارزش مبادله کالاها فلسفه وجودی کار و تولید را تعیین می‌کرد. وسیله و هدف تاریخی جای خود را عوض کردند. انسان وسیله و تولید کالا هدف شد. بدین ترتیب، تولید با هدف داد و ستد قانون اساسی زیست‌آدمیزاد گردید و این قانون درست در همان نقطه ظهورش روایت جدید خود از اساس هستی انسان را با زشت‌ترین خطوط بر دفتر خاطرات تیره تاریخ ثبت کرد. مبادله محصول کار با محصول کار به اکسپرسیون ارزش‌ها، ظهور ارزش میانجی، پیدایش و توسعه بازار، رواج پول، تولد نظام سرواژ و مناسبات فئودالی و بالاخره به انباشت سرمایه صنعتی، کالا شدن نیروی کار انسانی و گسترش شیوه تولید کاپیتالیستی منتهی شد. اقتصاد کالایی در هر گام توسعه خود طرد همه سویه انسان از حیطه دخالت در تعریف کار را تعمیق و باز هم تعمیق داد و این پدیده در شیوه تولید سرمایه‌داری تا آخرین مرز ژرفش و توسعه به پیش تاخت. در این جا یعنی در سیطره تسلط تولید کاپیتالیستی دیگر نه فقط حاصل کار کالا، که نیروی کار نیز کالا بود. بعلاوه، محصول کار دیگر نه کالا، که سرمایه بود. تعریف کار، این که چه تولید شود و چه تولید نشود؟ تقسیم کار، سرنوشت محصول کار و تصمیم‌گیری پیرامون هر چه که مربوط به زندگی بشر از ولادت تا مرگ و اساساً متولد شدن و نشدن و چگونه مردن انسان‌ها است، یک جا از حیطه اراده انسان خارج گردید و در قلمرو نفوذ و قدرت سرکش سرمایه قرار گرفت. صاحب کالای نیروی کار برده مزدی شد. کار که پیش از آن رابطه‌ای میان انسان و طبیعت بود، اکنون به تمام و کمال الینه شد، طوق رقت‌بارترین شکل بردگی بر دست و پای اکثریت غالب سکنه زمین گردید. تنها فلسفه وجودش را در تولید سود، جدا ساختن انسان‌ها از کار، تبدیل محصول کار به سرمایه، سقوط کارگر از هستی و بردگی فاجعه بار وی در مقابل حاصل کار شد.

با ظهور سرمایه‌داری، بارآوری اجتماعی کار بطور خیره‌کننده‌ای بالا رفت. سطح معیشت و نوع احتیاجات آدمی به صورت بی‌سابقه توسعه یافت. بر آگاهی و شناخت و دامنه معلومات بشر در ابعاد غیرقابل‌تصوری افزوده شد. طبیعت بسیار گسترده‌تر از پیش مورد بهره‌برداری واقع گردید. اما تمامی این توسعه، پیشرفت، دانش اندوزی، تخصص، بهره‌گیری از طبیعت، بالا رفتن بارآوری کار همه و همه در سیطره قدرت سرمایه و قانون ارزش قرار گرفت. همه آنها از حیطه دخالت تولیدکنندگان خارج شد و همه آنها وسیله تسلط خداگونه سرمایه بر سرنوشت بشر گردید. تکامل سرمایه‌داری، تکامل پروسه انفصال همه سویه انسان از کار خویش و تعریف کارش بود. این پروسه اکنون در شروع قرن بیست و یک به نقطه اوج خود رسیده است و بیگانگی انسان با فرآیند کار و تولید و خویشتن خود تا آخرین مراحل تعمیق پیش رفته است. بشر که در هزاره‌های پیش زیر فشار سطح نازل دانش اسیرخرافه ایمان به خدایان بود، اینک در قله رفیع دانش و آگاهی و توسعه تکنیک و کشف رموز طبیعت، هزاران بار بیشتر اسیر قدرت مطاع سرمایه است. این بار، دیگر، ضعف علمی بشر نیست که او را به پرستش خدایان واداشته است، محصول کار اوست که در هیات سرمایه بر مسند فرمانروایی کره ارض جلوس نموده است. این قدرت عظیم مادی است که کار انسان را تعریف می‌کند.

در باره این که کارگران دنیا چه تولید بکنند یا نکنند، حرف اول و آخر را می‌زند. صدها میلیون کارگر جهان را در مراکز تولید اسلحه برای ساختن گلوله، موشک، تانک یا انواع بمب‌های اتمی، نیدروژنی و میکربی استخدام می‌نماید. هیچ یک از این کارگران نه آدم کشند و نه در زمان استخدام خویش از این که حاصل تولیدات‌شان در کجا؟ و چسان؟ چه بخش از سکنه زمین را به آغوش مرگ خواهد فرستاد، کمترین وقوفی دارند. شاید همه آن‌ها یا اکثریت غالبشان حتی از آزار دادن یک مور هم ابا داشته باشند. آنان زیر فشار گرسنگی در جستجوی فروش نیروی کار خود روزی از روزهای بیکاری متوجه می‌شوند که کارخانه‌ای از کارخانه‌های شهرشان کارگر استخدام می‌نماید. یافتن کار و شانس نجات موقت از مرگ ناشی از فقر و گرسنگی تنها مشغله خیال آن‌ها در هنگام مراجعه به کارگزینی واحد تولید وسایل کشتار جمعی است.

کارگران در آن جا شروع به کار می‌کنند، درست همسان افراد دیگر طبقه خود که در یک مرکز دارویی یا تولید ماکارونی به کار اشتغال دارند. این فقط و فقط سرمایه است که تصمیم می‌گیرد در این جا اسلحه و در جای دیگر گندم تولید شود و سرمایه نیز به حکم درونمایه وجودی خود هر نوع کم و زیاد در تولید این یا آن محصول را به میزان سود حاصل و به الزامات سودآوری بیشتر و بیشتر خود موکول می‌کند. چند ده میلیون کارگر شاغل در مراکز تولید وسایل کشتار جمعی همسان کل طبقه کارگر جهانی هیچ نوع دخالتی در تعریف کار و تعیین سرنوشت کار خود ندارند. عین همین رابطه در مورد کل شیوه تولید سرمایه‌داری و بند بند پروسه کار این نظام مصداق دارد. این که امروز چند درصد کل نیروی کار دنیا در عرصه تولید وسایل معیشتی، رفاهی، آموزش، درمان و حوزه‌های دیگر تأمین نیازهای زندگی بشر مشغول کارند، هیچ آمار دقیقی در دست نیست، اما به یقین بیش از 60% طبقه کارگر بین المللی در استخدام مراکزی هستند که فرآورده کار و تولیدشان نه فقط هیچ ربطی به نیازهای معیشتی و رفاهی انسان‌ها ندارد، که بالعکس به نوعی در خدمت تخریب سلامت جسمی و تعالی فکری آنان است

تولید، خرید و فروش انواع مواد مخدر امروز یکی از پرسودترین عرصه‌های انباشت سرمایه در سراسر جهان است. وقتی که در جامعه ای مانند ایران روزانه فقط 5 میلیون تن تریاک و هروئین و حشیش به فروش می‌رسد، میزان داد و ستد این مواد در دنیا به خوبی قابل حدس است. در همین جامعه ایران یک جمعیت چندین میلیونی از نیروی کار به صورت پلیس، پاسدار، نیروی نظامی ارتش، بسیجی، انواع گشت‌های کنترل و ایذاء زنان، ژاندارم، وزیر، وکیل، نماینده پارلمان، جاسوسان وزارت اطلاعات، کارکنان نخست وزیری و وزارتخانه‌های دیگر، زندانبان، کارکنان محاکم قضایی و غیره دست اندرکار تحمیل نظم بردگی مزدی بر طبقه کارگر هستند. آمار این عمده و اگره عظیم چندین میلیونی را به سراسر جهان سرمایه‌داری بسط دهید و تصور کنید که سرمایه کار انسانی را چگونه تعریف می‌کند و سرنوشت پروسه کار بشر را چگونه رقم می‌زند؟! اینها فقط نمونه است. نمونه‌هایی که هر کدام به صورت قطعه‌ای از یک پازل در کنار هم کل جهان کاپیتالیستی را تصویر می‌کنند. در لحظه حاضر در جامعه ای مانند آمریکا مجموع نیروی کار شاغل در عرصه تولید محصولات کشاورزی چیزی حدود 2% و در بخش صنعت فقط 12% است اما شمار خدمه CIA، FBI و سایر نهادهای اختاپوسی برنامه ریزی و اجرای نظم سرمایه‌داری بسیار بیشتر از این ارقام است، حال در نظر بیاورید که:

- کل کارگران و کارکنان صنایع نظامی آمریکا نیز در عداد همین 12% هستند؛
- درصد عظیمی از محصولات صنایع غیرنظامی نیز همسان صنایع نظامی نه در خدمت پاسخ به احتیاجات معیشتی و رفاهی شهروندان، که بالعکس در خدمت تخریب همه نوعی زندگی بشر هستند.

- محصولات صنعتی آمریکا در عرصه‌های گوناگون بخش عظیمی از بازار جهانی سرمایه‌داری را زیر پوشش خود دارد؛

- در حوزه‌های کشاورزی نیز بسیاری از تولیدات ربط چندان‌ی به مایحتاج زیستی و رفاهی انسان‌ها ندارند؛  
- تولیدات کشاورزی آمریکا در همه جای بازار جهانی مورد داد و ستد است،  
- درصد قابل توجهی از کل پروسه کار در صنعت و کشاورزی صرف تهیه موادی می‌شود که فرآورده‌های غذایی تولید شده را به نفع سرمایه و به زیان سلامتی بشر تغییر شکل می‌دهند و بالاخره و مهم تر از همه این که اگر هم در قلمرو صنعت و کشاورزی یا هر عرصه دیگر کار و تولید دیگر، محصولات مورد نیاز معیشت و رفاه آدم‌ها تولید می‌شود، نه با این هدف که فقط به عنوان کالائی برای بازار و دستیابی به سود است.

همه اینها و فراوان نکات مشابه را در نظر آورید و آنگاه حساب کنید که رابطه مردم کارگر آمریکا با کل پروسه کار و تولید در این کشور به عنوان نمونه ای از کل جهان سرمایه‌داری چیست؟ جواب ساده است، در نظام سرمایه داری فقط سرمایه است که کار انسان و هدف تولید را تعریف می نماید. انسان در پروسه کار بطور کامل منحل است و بیگانگی کارگر با فرآیند کار در بالاترین فاز ممکن قرار دارد. سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی در متن تقسیم کار خودبیزه و هم‌نواز خود، جریان گسست تولید کنندگان از کار و تسلط کار مرده یا سرمایه بر کار زنده را به تمامی سطوح و ابعاد زیست مدنی و فردی بشر تسری داده و آن را به فرجام رسانده است. قانون ارزش بر کل اشکال فعالیت انسانی و نحوه ابراز حیات آحاد بشر مسلط است و به موازات آن نقش انسان‌های تولید کننده در تعیین هدف و نوع تولید، چگونگی توزیع و مصرف و تعریف کار اجتماعی بطور کامل منتفی است. کار توسط سرمایه تعریف می‌شود. هر چه تولید سود کند و سرمایه افزا باشد کار است و در غیر این صورت پروانه کار بودنش ملغی است. کار ممکن است غذا و پوشاک و مسکن بیافریند یا سلاح‌های شیمیایی و هسته ای به بار آرد، تن پوشی بر اندام این یا آن انسان گرسنه شود یا گلوله داغی بر قلب یک مبارز ضد سرمایه داری گردد. بیمارستان، دارو و وسایل جراحی باشد یا بمب شود و بر سر میلیون‌ها کودک و پیر و جوان فرو ریزد. مدرسه و دانشگاه و مهد کودک گردد یا آلات شکنجه و و چوبه دار تحویل دهد. در تمامی این حالات کار است مشروط به اینکه اضافه ارزش تولید کند یا نیاز پروسه تولید اضافه ارزش و افزایش هر چه بیشتر سود باشد. تنها ملاک و معیار تشخیص کار سودآور بودن آن است. نتیجه مستقیم و جبری تعریف کاپیتالیستی کار، گسست مطلق و همه سویه ارتباط میان کار با نیازهای واقعی زیست مادی، مدنی و رفاهی انسان است. آنسان که مثلا در هر روز 30 هزار کودک زیر فشار بی داری جان خود را از کف می‌دهند و درست در همان حال میزان بودجه نظامی سالانه دنیا با کل درآمد دو میلیارد و ششصد ملیون سکنه کره زمین برابری می کند. عظیم ترین بخش نیروی کار کارگران چاپ جهان صرف تولید رکلام‌ها و تبلیغات فروش کالاهای سرمایه‌داران می گردد و هم زمان چند صد میلیون کودک دنیا از هر نوع امکان آموزش و پرورش محروم می مانند. بخشی از کار انسانی که توسط سرمایه بین‌المللی فقط به مصرف تولید سلاح می‌رسد، معادل همان مقدار کاری است که صرف هزینه معیشتی و بازتولید نیروی کار 60% کل جمعیت کره زمین می گردد. از دید سرمایه تولید نیازهای معیشتی و رفاهی همان هدفی را دنبال می‌کند که تولید وسائل قتل عام توده‌های انسانی. تولید مواد بیماری زا با تولید داروهای مورد نیاز درمان بیماری ها هیچ تفاوتی ندارد، منوط به اینکه هر دو سودآور باشند. آنچه یکی را بر دیگری مرجح می‌سازد، فقط اضافه ارزش بیشتر موجود در آن است. تولید سرمایه‌داری پروسه جدایی انسان از کارش را با پروسه تکه پاره نمودن انسان‌ها بر مبنای الزامات تقسیم کار سرمایه‌داری و این دو را با پروسه جدایی مطلق کار آدم‌ها از نیازهای واقعی زیست مادی و رفاهی و مدنی آن‌ها یک جا به هم می‌آمیزد و در همین رابطه بیگانگی انسان با پروسه کار و از خودبیگانگی بشر را در ابعادی بسیار دهشت بار گسترش و عمق می‌دهد.

در سوسیالیسم دقیقاً عکس آنچه گفتیم صدق می‌کند. کار در این جا نوعی فعالیت آزاد انسانی است که صرفاً با هدف پاسخ به احتیاجات واقعی زندگی انسان‌ها توسط خود شهروندان برنامه ریزی می‌گردد. شکلی فعالیت تولیدی، آموزشی، فرهنگی، درمانی، بهداشتی، رفاهی، تفریحی معین که نیاز طبیعی توده شهروند است. آحاد جامعه برای رفع نیازهای معیشتی و معنوی خود انجام آن را ضروری تشخیص می‌دهند و سپس در یک مناسبات مشترک شورایی با یک برنامه ریزی متحد و جمعی به انجام عملی آن اهتمام می‌کنند. تنها در سازمان کار سوسیالیستی است که کار بشری از هر لحاظ با مقتضیات زندگی مادی و اجتماعی بشر منطبق می‌شود. " تنها در این مرحله است که خود-فعالیتی افراد با زندگی مادی انطباق می‌یابد و این با رشد افراد به صورت افراد کامل و به دور افکندن همه محدودیت‌های طبیعی مطابقت دارد. تحول از کار به خود-فعالیتی با تحول از مرادده محدود پیشین به مرادده افراد به مثابه افراد متناظر است. با تصاحب کل نیروهای مولده توسط افراد متحد، مالکیت خصوصی به پایان می‌رسد. سابقاً در تاریخ همواره یک شرایط بخصوص هم چون امری تصادفی نمودار می‌شد. در حالی که اکنون خود انزوای افراد و طریق ویژه هر فرد برای کسب معاش خود امری تصادفی می‌شود." (ایدئولوژی آلمانی)

سوسیالیسم بر همین پایه شکلی از مراددهات انسان‌ها با هم، نوعی ابراز حیات بشر یا نحوه‌ای از زندگی اجتماعی انسان‌ها است که با پایان بخشیدن به کار مزدوری و محور قانون ارزش نقش آحاد جامعه در تعریف کار و تعیین هدف یا نوع و محتوای تولید را به حداکثر می‌رساند. برنامه ریزی شورائی سوسیالیستی کار بساط داد و ستد محصولات را از اساس نفی می‌کند، نه به این معنی که آدم‌ها از حاصل کار هم استفاده نمی‌کنند، بلکه برعکس به این معنی که آن چه را همه تولید می‌کنند، یکسان و بی تفاوت و متناسب با نیاز انسان‌ها در اختیار همگان قرار می‌گیرد. " در تمام تصاحب‌های تا کنونی، توده‌ای از افراد، خادم یک ابزار واحد تولید باقی می‌ماندند. در تصاحب به وسیله پرولترها، توده‌ای از ابزارهای تولید باید در خدمت هر فرد و در مالکیت همگان واقع گردد. مرادده مدرن جهانی نمی‌تواند تحت اختیار افراد قرار گیرد، مگر آن که تحت اختیار همه باشد." (ایدئولوژی آلمانی) چگونگی تعریف کار پایه‌ای‌ترین معیاری است که می‌توان و باید بر پایه آن ماهیت تولید سوسیالیستی را از شیوه تولید کاپیتالیستی متمایز نمود. نیروی کار در سوسیالیسم هر نوع بارقه کالا بودن را به طور کامل از دست می‌دهد. کار متبلور در محصول یا فعالیت خدماتی و اجتماعی صرفاً ارزش مصرفی دارد. اگر در سرمایه‌داری "قانون ارزش" و تولید اضافه ارزش است که کار انسانی را تعریف می‌کند، در سوسیالیسم برعکس فقط انسان و نیازهای سلامتی، شکوفائی، بلوغ و تعالی جسمی و فکری اوست که ملاک اعتبار و تعریف کار می‌شود. کار در اینجا فعالیت تولیدی، آموزشی، بهداشتی، یا کلاً خدماتی و رفاهی معینی است که با شاخص‌های زیر همراه است.

1- انجام آن توسط انسان‌ها معطوف به هیچ داد و ستدی نیست. از هر نوع رنگ تعلق کالائی آزاد است و در هیچ شرائطی، با هیچ دستاویزی، بر اساس هیچ معادلی مبادله نمی‌گردد.

2- فقط ارزش‌های مصرفی ایجاد می‌نماید و در راستای پاسخ به نیازهای جسمی و تعالی فکری و معنوی انسان‌ها انجام می‌گیرد.

3. هدف کار، ارزش مصرفی محصول کار، نوع نیاز به انجامش، اینکه چه تولید شود یا نشود، چه میزان تولید گردد، برنامه ریزی کار و چگونگی توزیع محصول کار همگی توسط اجماع شورائی، آزاد، آگاه، دخالتگر، برابر و نافذ تمامی آحاد شهروندان تعیین می‌گردد.

4- ابزار کار یا هر آن چه در پروسه تولید مادی و انجام خدمات همگانی و رفاهی مورد استفاده است، در مالکیت اشتراکی کلیه شهروندان قرار دارد.

5- داوطلبانه است، از هیچ اجبار اقتصادی تبعیت نمی‌کند. هیچ قدرت و نهاد بالایی سر افراد آن را برنامه ریزی نمی‌نماید، شرط امرار معاش یا برخورداری انسان‌ها از امکانات خدماتی و رفاهی نیست، بلکه نوعی نیاز خودجوش و دلخواه انسان‌ها است.

6- مراودات تولیدکنندگان یا کلا اعضای سازمان کار سوسیالیستی تجسم همکاری آزادانه انسان‌های متحد و برابر است.

7. هیچ شکل تقسیم کار اجتماعی بر پروسه برنامه ریزی و انجام آن حاکم نیست. افراد در پذیرش داوطلبانه‌اش به دارندگان مشاغل مختلف یا صاحبان تخصص‌ها و حرفه‌های متفاوت تقسیم نمی‌گردند، قبول انجامش به هیچ وجه انسان‌ها را به ابزار و ماشین تبدیل نمی‌کند.

8- هیچ شکل از جدایی میان برنامه ریزی و فرایند عینیت، فعالیت فکری و جسمی، مدیریت و اجراء یا تمایزات حقوقی، اجتماعی و نوع اینها پدید نمی‌آورد. کل مسائل مربوط به آن حالت مشغله متعارف، داوطلبانه و کاملاً آزادانه آحاد شهروندان را دارد.

9. مظهر وحدت میان انسان با فکر، اراده نقش، فعالیت، باور و حاصل فعالیت خود است.

10. متضمن اصل رهائی انسان از هر قید حتی قید قبول و انجام کار است.

مؤلفه‌های بالا وجوه متمایز یک وحدت هستند. آن چه که درونمایه مشترک همه این فاکتورها را بیان می‌کند، گسست کامل پروسه کار از سیطره قانون ارزش، مناسبات کار مزدوری، کالا بودن نیروی کار یا محصول کار است. اما تأمین این هدف یا ظهور این شیوه نوین تولید در گرو انجام تحولات اساسی معینی است که همه آن‌ها به همان اندازه که اقتصادی هستند، سیاسی و اجتماعی می‌باشند. برای این که کار و تولید و فعالیت‌های اقتصادی انسان‌ها معطوف به هدف مبادله‌ای نباشد، طبیعتاً استقرار نوع کاملاً نوینی از مراوده میان آدم‌ها ضروری می‌گردد. مراوده‌ای که متناظر با نفی مبادله کار و محصول کار انسانی است. این مراوده به نوبه خود می‌بایستی از تمامی اشکال تقسیم کار تاکنونی بطور بنیادی و ماهوی فاصله گیرد. مالکیت اشتراکی ابزار تولید به خودی خود هیچ معضلی را در این راستا حل نمی‌کند. شکل مالکیت، سطح کنکرتی از گسترش شیوه تولید در هر دوره است و بطور مستقیم بیش از هر چیز به نحوه تقسیم کار ناشی از همان شیوه تولید بستگی دارد. بر این اساس، ساقط نمودن قانون ارزش و خارج ساختن کار از سیطره مناسبات سرمایه‌داری در گرو استقرار یک ساختار سیاسی و به بیان دقیق‌تر یک سازمان کار خودیژه است. همان گونه که به کرات در این کتاب تصریح شده است محور کار مزدوری و برقراری سوسیالیسم در غیاب این سازمان کار و ساختار سیاسی غیرممکن است. جامعه شوروی سابق در پیامد شکست انقلاب اکتبر شاهد جایگزینی سرمایه‌داری بازار با سرمایه‌داری دولتی بود. در این تغییرات، مالکیت انفرادی سرمایه‌ها جای خود را به مالکیت دولتی کل سرمایه اجتماعی روسیه داد. خرید و فروش نیروی کار، کالا بودن محصول کار، پول به عنوان وسیله مبادله کالاها، از جمله مبادله نیروی کار با سرمایه، تقسیم کار کاپیتالیستی، سازماندهی تولید اجتماعی بر اساس نیازهای سرمایه، دولت به مثابه مالک کل سرمایه‌ها و نهاد برنامه ریزی کار و تولید سرمایه‌داری، برکناری مطلق تولیدکنندگان و توده شهروند از هر گونه حضور مستقیم در برنامه ریزی تولید و اداره امور جامعه و در یک کلام همه آن چه که بنمایه و مظاهر هستی تولید سرمایه‌داری است، بی‌کم و کاست در آنجا باقی ماند و حکومت کرد. خلع ید از مالکان انفرادی سرمایه یا حذف بازار مبادله میان سرمایه‌داران متعدد، صرفاً به معنای ارجاع مالکیت تمامی سرمایه‌ها به دولت سرمایه‌داری و واگذاری سراسر بازار یا میدان مبادله کالاها به دولت بود. بر خلاف پاره‌ای تصورات، در جامعه روسیه یا در کل اردوگاه شوروی حتی اساس بازار سرمایه‌داری دست خوش هیچ تغییری نشد. بازار مرکز مبادله میان سرمایه‌های مختلف و نه لزوماً سرمایه‌داران مختلف است. زمانی که تولید در راستای پاسخ به نیازهای زیستی و رفاهی و اجتماعی انسان‌ها نباشد، هنگامی که آحاد شهروندان در تعیین نوع و میزان تولید و

شکل توزیع و نحوه مصرف بطور مستقیم دخالت نمایند، وقتی که کارگران باید نیروی کارشان را بفروشند و با دستمزدشان همین نیرو یا کالا را برای فروش مجدد بازتولید کنند، جامعه قطعا بر محور قانون ارزش می چرخد و یک جامعه تمام عیار سرمایه داری است. در چنین وضعی، نیروی کار و کل فرآورده‌های کار با هم مبادله می‌گردند. این امر متضمن بقای بازار سرمایه داری همراه با نوعی دست کاری آن است. بازاری که در آن تک سرمایه‌های مختلف، ولو تحت مالکیت سرمایه دار واحد، با هم در داد و ستد قرار می‌گیرند. سؤال مهمی در این جا قابل طرح است. این سؤال که تحقق عینی یا شکل مجسم کار اشتراکی در درون سازمان کار سوسیالیستی چگونه است. به تعبیر دیگر، کار چگونه و تحت چه شرایط اقتصادی، سیاسی معینی مشخصات واقعی سوسیالیستی خود را احراز می‌کند. در بخش اول این کتاب پیرامون شوراهای کار و زیست، شوراهای کمون و کنگره سراسری شوراهای به مثابه ساختار شورایی سازمان کار اشتراکی توضیح دادیم. حضور داوطلبانه اتباع قادر به کار جامعه در شوراهای کار و زیست، شرکت آزادانه آنان در فرآیند تولید مایحتاج زیستی و رفاهی و اجتماعی از یک سو و نقش مستقیم و برابر آنان در تصمیم‌گیری پیرامون نوع، نحوه، میزان و چگونگی توزیع و مصرف این تولیدات یا خدمات پیش شرط اساسی تحقق سوسیالیستی شدن فرایند کار است. تنها در چنین شرایطی است که انسان با کار خود یگانه می‌شود و به جای حالت رقت بار منحل بودن در پروسه کار جایگاه متعالی هدف کار بودن را پیدا می‌کند. هر نوع فعالیت اقتصادی یا اجتماعی خارج از دایره نیازهای معیشتی و الزامات بالندگی و تعالی انسان تعطیل می‌گردد. به هر نوع بوروکراسی، هر نوع سرمایه بودن محصول کار، هر نوع انقیاد انسان از نیروی ماورای خود پایان داده می‌شود. وحدت میان تولید و کار با برنامه ریزی، وحدت سیاست گذاری با اجرا، وحدت کار فکری و بدنی به طور برنامه ریزی شده تحقق می‌یابد. مراد از میان انسان‌ها با هم، به همکاری آزاد شهروندان برابر تبدیل می‌گردد. نیروی کار خصلت کالایی خود را از دست می‌دهد و داد و ستد محصول کار به بایگانی تاریخ می‌رود. در چنین وضعی بخش بسیار عظیمی از نیروی کار جامعه که در جامعه کاپیتالیستی در درون مناسبات منحل دیوان سالاری دولتی و ارتش و پلیس یا در عرصه تولید و تجارت و فعالیت‌های مضر و غیر ضروری اقتصادی و اجتماعی تباہ می‌گردند به کلی آزاد و همه آنها در درون سازمان کار سوسیالیستی به مثابه هر شهروند دیگر به بالا بردن سطح معیشت و افزایش رفاه همگانی خدمت خواهند کرد.

برگرفته از کتاب «سوسیالیسم، اقتصاد و سیاست» ناصر پایدار